

# آغاز علم طب و تاریخ آن تا زمان رازی

بنقل اسحق بن حنین

بقلم آقای دکتر مهدی محقق

دانشیار دانشکده ادبیات

بمناسبت هزار و یکصدمین سال تولد رازی

هریک از امم عالم بدانند و فنی خاص اشتهار دارند و شهرت یونان به طب و فلسفه است بگفته شاعر :

عرب بر ره شعر دارد سواری	پزشکی گزیدند مردان یونان
ره هندوان سوی نیرنگ و افسون	ره رومیان زی حسابست و الحان
مصنور نگار است هر چینیان را	چو بغدادیان را صناعات الوان

دانشمندان اسلامی سیر علوم یونانی را از یونان با اسکندریه و از اسکندریه بایران و انطاکیه و حران و سپس به بغداد بتفصیل یاد کرده اند<sup>۱</sup> در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم علم طب باوج اعلائی ترقی خود رسید و ترجمه های یونانی و سریانی از کتب طبی تبدیل به کتابهای مستقل و منقح گردید ، ایجاد بیمارستانهای متعدد در مراکز بلاد اسلامی مانند ری و بغداد علم را بعمل و قیاس را به تجربه نزدیک ساخت . ابوبکر محمد بن زکریای رازی طبیب و فیلسوف معروف ایرانی نمونه کامل و برجسته ای از پرورش یافتگان آن دوره بود که علوم یونانی با تمدن اسلامی که ملت های مختلف در تشکیل آن شرکت داشتند آمیخته شده و با سعی و کوشش دانشمندان اسلامی مراحل ترقی و تکامل خود را پیموده بود او در بیمارستانهای

۱- التنبیه و الاشراف ص ۱۰۶ ، عیون الانباء ج ۳ عن ۲۲۴

بغداد روش خاص خود را در معالجه و مداوای بیماران بکار برد و با پزشکان و علمای طب دارالخلافه به بحث و تبادل نظر پرداخت و سپس بزادگاه اصلی خود یعنی «ری» مراجعت کرد و کتاب «الطّب المنصوری» یا «الکناش المنصوری» خود را بنام حاکم ری ابوصالح منصور بن اسحاق بن احمد بن اسد تألیف کرد این ابوصالح از سال ۲۹۰ تا ۲۹۶ از طرف پسرعم خود احمد بن اسماعیل بن احمد دوسین هادشاه سامانی در ری حکومت کرده است<sup>۱</sup>.

در همین ایام یعنی در سال ۲۹۰ مناظره‌ای میان ابوالعباس بن فراس و ابوالعباس بن شمعون در بغداد در حضور وزیر قاسم بن عبیدالله ستوفی<sup>۲</sup> ۲۹۱ که وزیر معتضد و مکتفی بود<sup>۳</sup> در گرفت براینکه نخستین طبیب که بوده است و آغاز طب از کجاست و پایه آن برقیاس بوده است یا تجربه. وزیر از اسحق بن حنین میخواست که کتاب سوجزی در این باب تألیف کند و تاریخ طب و طبیبانی که تا آن زمان آمده و همچنین فیلسوفانی را که هم‌زمان با آنان بوده‌اند بیان نماید اسحق این مسؤل را اجابت و کتاب «تاریخ الاطباء و الفلاسفة» خود را بهمان نحو که از او خواسته شده بود تصنیف می‌کند. اسحق مانند پدرش در زبان عربی و یونانی و سریانی سهارتی بسزا داشت و حتی در زبان عربی از پدرش برتر بود<sup>۴</sup> و توجه او به ترجمه کتب فلسفی ارسطو بیش از کتب طبی او بوده است<sup>۵</sup> گذشته از ترجمه‌هایی که باو منسوب است کتابهایی نیز مستقلاً تألیف کرده است که از جمله «کتاب الادویة المفردة» و «کتاب کناش» الخف را میتوان نام برد او در سال ۲۹۸ از دنیا رفته است<sup>۶</sup> ابن الندیم و ابن القفطی در ضمن تألیفات او از «تاریخ الاطباء» یاد کرده‌اند. ابن ابی اصیبعه در میان

۱- معجم البدان ج ۲ ص ۹۰۱

۲- تاریخ وفات نقل از النجوم الزاهرة ج ۳ ص ۱۳۳

۳- الفهرست ص ۳۹۷

۴- عیون الانباء ج ۲ ص ۱۶۵

۵- الفهرست ص ۳۹۷ در عیون الانباء ج ۲ ص ۱۶۷ نام چهارده کتاب و مقاله از او

برده شده

آثار او کتابی بدین عنوان « کتاب ذکر فیه ابتداء صناعة الطب و اسماء جماعة من الحكماء و الاطباء » نقل میکنند و مسلماً کتابی را که نامبردگان یاد کرده اند همین « تاریخ الاطباء و الفلاسفة » اوست که ترجمه آن در این گفتار آورده می شود.

این کتاب از قدیم ترین کتبی است که در اسلام در تاریخ طب نوشته شده و نسخه آن باقی مانده است و کتابهای مهمی که از مراجع تاریخ بشمار می رود مانند: الفهرست ابن الندیم و رساله ابی ریحان فهرست کتب الرازی و اخبار الحكماء ابن القفطی و عیون الانباء فی طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه مطالب مربوط به آغاز طب و تحول و تکامل آن و نخستین طبیبان را از این کتاب نقل کرده اند.

پیش از این کتاب دو کتاب دیگر درباره تاریخ طب وجود داشته که اصل آن بدست ما نرسیده و فقط منقولاتی از آن دو را برخی از دانشمندان ذکر کرده اند: یکی کتاب « تفسیر سوگندنامه های بقراط » است که منسوب به جالینوس می باشد و دیگر کتاب « تاریخ یحیی النحوی » است. بقراط کتاب الایمان (= سوگندنامه ها) را که مشتمل بر سه قسمت عهدنامه و ناموس الطب و وصیت بود تألیف و جالینوس آن را شرح و تفسیر کرده است در عهدنامه بیان نموده که چگونه متعلم و دانشجوی طب باید سوگند یاد کند که فضیلت و تقوی را از دست ندهد، و در ناموس الطب آشکار ساخته که چه کسی سزاوار است که صنعت طب را بیاموزد، و در وصیت آنچه را که طبیب در نفس خود نیازمند بآن است ذکر کرده است.

تاریخ یحیی النحوی همین است که اسحق قسمتی از آن را در کتاب خود نقل کرده است و یاد آور شده که یحیی فقط اطباء را در کتاب خود آورده ولی او از فیلسوفانی که معاصر هر یک از اطباء بوده اند نیز نام برده است.

اینکه اسحق کتاب خود را جامع اطباء و فلاسفه قرار داده مبنی بر آنست که بیشتر اطباء فیلسوف هم بوده اند و بیشتر فیلسوفان هم از طب اطلاع و آگاهی داشته اند چنانکه وقتی از فرفور ریوس یاد می کنند گوید او در فلسفه و طب بارع و میرز بود

بطوریکه برخی او را فیلسوف و برخی دیگر او را طبیب می خواندند و نیز کتابی به بقراط یا جالینوس نسبت داده شده بدین عنوان « فی أن الطیب الفاضل یجب ان یکون فیلسوفاً »<sup>۱</sup> اسحق در این کتاب روش مختلف اطبا را نیز نقل کرده زیرا برخی از اطباء طب را مبتنی بر حیل و برخی بر تجربه و برخی دیگر بر قیاس می دانستند و این اختلاف در میان اطبای نیمه اول قرن سوم نیز دیده می شود مسعودی می نویسد الواثق بالله روزی فلاسفه و متطببان را گرد کرد و سخن از طبیعیات و الهیات بمیان آمد و ائق گفت: من می خواستم بدانم ادراک معرفت طب و مأخذ اصول آن از کجا بوده است آیا از حس است یا از قیاس یا از سنت؟ و آیا با عقل دریافت می شود یا با سمع چنانکه از اهل شریعت می گویند؟ یکی از حاضران گفت گروهی از اطباء و بسیاری از متقدمان را اعتقاد بر آنست که طب بوسیله تجربه حاصل می شود و گروهی دیگر به پیروی از قدمای یونانیان که به « اصحاب الطب الحیلی » معروف هستند می گویند که فرد فرد بیماری ها و سبب آنها بحیلت باصول خاص و جامعی برگردانده می شود و از نفس طبیعت و بیماری حاضر و موجود در حال دارو برای آن جسته می شود و ائق رو به حاضران کرد و گفت: جمهور اعظم طبیبان را چه رای است آنان پاسخ دادند: قیاس<sup>۲</sup>.

از میان طبیبانی که نامشان در کتاب اسحق آمده « بقراط » و « جالینوس » بیش از دیگران اشتهار دارند و در کتب اسلامی از آن دو بعنوان نمونه طبیب کامل نام برده می شود. ابوالعلاء معری در کتاب الاستغفار خود این دو تن را چنین می ستاید:

ورھط بقراط غاضوا بعدا و زادوا  
به استغاث اولو سقم و عواد<sup>۳</sup>

سقیاً و رعياً لجالینوس من رجل  
فکل ما أصلوه غیر منتقض

۱- طبقات الاطباء و الحكماء ص ۱۹

۲- مروج الذهب ج ۴ ص ۷۹

۳- عیون الانباء ج ۱ ص ۱۳۳ بنظر آمد که کتاب الاستغفار همان کتاب الغفران باشد ولی در آن کتاب این اشعار دیده نشد.

چنانکه پیش از این یاد شد کتاب اسحق بن حنین مورد استفاده ابن الندیم و بیرونی و ابن ابی اصیبعه و ابن القفطی قرار گرفته است و آنان گفته های اسحق را یا از او یا از تاریخ یحیی النحوی که اسحق قسمتی از آن را نقل کرده است در کتاب خود آورده اند.

ابن الندیم در الفهرست فصل «ابتداء الطب» را از اسحق بن حنین و فصل «ذکر اول من تکلم فی الطب» را از تاریخ یحیی النحوی نقل کرده است<sup>۱</sup> و نیز آنجا که سخت از «فیلگریوس» بمیان می آورد گوید که اسحق بن حنین در تاریخ الاطباء از او یادی نکرده و ندانسته که در چه زمانی می زیسته است<sup>۲</sup>.

بیرونی در رساله خود سخن از آغاز طب بمیان می آورد و اشاره به مطالب کتاب اسحق بن حنین می کند و نیز گفتار یحیی النحوی را سببی براینکه پایه طب بر تجربه هوده است نقل می نماید او تاریخ وفات جالینوس را نیز مطابق آنچه اسحق در کتاب خود آورده ذکر کرده و برای اطبائی که در کتاب اسحق آمده جدولی تعیین نموده است.

ابن ابی اصیبعه آنجا که دوران زندگی و تعلیم و تعلیم جالینوس را بیان می کند گوید این مطابق است با آنچه اسحق بن حنین در تاریخ خود ذکر کرده و آن را به یحیی النحوی نسبت داده<sup>۳</sup> و نیز آغاز علم طب را از کتاب تفسیر جالینوس بر کتاب الایمان (= سوگندنامه ها) بقراط مطابق آنچه در تاریخ اسحق دیده می شود نقل کرده است<sup>۴</sup> و در موارد دیگر نیز تصریح می کند که از تاریخ اسحق بن حنین مطالب خود را نقل می نماید.

ابن القفطی در باب آغاز طب قول اسحق بن حنین را نقل می کند که مصریان

۱- الفهرست ، ص ۳۹۸ .

۲- الفهرست ، ص ۴۰۶ .

۳- رساله ابی ریحان فی فهرست کتب الرازی ص ۲ و ۲۵ و ۲۴ و ۲۳ .

۴- عیون الانباء ج ۱ ص ۱۱۵ .

۵- عیون الانباء ج ۱ ص ۱۰ .

طب را استخراج کردند بوسیله تجربه آن زن بیمار که میلی وافر به «راسن» داشت و در نتیجه خوردن آن از بیماری بهبود یافت و نیز او از قول یحیی النحوی عین آنچه را که اسحق از تاریخ یحیی النحوی درباره نام اطباء و زمان فترت میان آنان آورده ذکر کرده است و همچنین اسکندرانیون را وقتی می‌خواهد نام ببرد تصریح می‌کند که به ترتیبی که اسحق بن حنین مرتب ساخته است از آنان یاد می‌کند و در موارد دیگر نیز از تاریخ اسحق بن حنین صراحة نقل کرده است.

نسخه‌ای از کتاب تاریخ الاطباء اسحق بن حنین در استانبول تحت شماره ۶۹۱ حکیم اوغلوعلی پاشا باقی مانده و در ضمن مجموعه‌ای است که اکنون در کتابخانه ملت واقع در خیابان مسجد فاتح موجود است. در فهرست قدیمی کتب حکیم اوغلوعلی پاشا این کتاب تحت عنوان «تاریخ الاطباء» است و بجمال‌الدین القفطی نسبت داده شده است.

خاورشناس معروف فرانز رزنتال (Franz Rosenthal) تاریخ الاطباء اسحق بن حنین را در مجله اورینس (Oriens) شماره ۱ جلد ۷ سال ۱۹۵۴ بزبان انگلیسی ترجمه کرده و مقدمه‌ای هم بهمان زبان بر آن نوشته است. از آنجا که این کتاب حائز اهمیت است و دانشمندان مهم مانند ابن ندیم و بیرونی و ابن ابی اصیبه و ابن القفطی آنرا مورد استفاده قرار داده‌اند و سال تألیف آن دوست و نود هجری یعنی زمان اوج ترقی و شهرت محمد بن زکریای رازی بوده است مناسب دیده شد که آن کتاب بزبان فارسی ترجمه شود تا در مجله دانشکده ادبیات به نامسبت هزار و یکصد و سی سال تولد آن حکیم و فیلسوف درج گردد امید است که مورد استفادت اهل علم و دانشجویان این فن قرار گیرد.

## بنای خدای بخشنده بخشاینده

### و از او باری می‌خواهیم

این کتابی است که اسحق بن حنین آن را در تاریخ پزشکان تألیف کرده و فیلسوفانی را هم که در قسمتی از طب کمال یافته‌اند و یا در شمار طبیبان یاد شده‌اند در آن گنجانیده است.

اسحق گفت:

میان ابوالعباس بن فراس و ابوالعباس بن شمعون مناظره‌ای روی داد درباره اینکه پیشین و نخستین پزشکان که بوده است ابوالعباس بن فراس گفت: من کسی را از بقراط قدیمتر نمی‌دانم و او اول است و سایر فیلسوفان دانش پزشکی را از او فراگرفتند و روش او را دنبال کردند.

ابوالعباس بن شمعون گفت:

موضوع چنین نیست که توسی‌پنداری بلکه بقراط دانش خود را از پیشینیانی که پیش از او می‌زیستند فراگرفت و نام او از این جهت پیدا آمد که او مطالب بسیاری را استنباط و تدوین کرد و نیز او از کسانی بوده است که روش قیاس را بکار برده و آن را تأیید نموده است.

این مناظره در حضور ابوالحسین وزیر ولی‌الدوله صورت گرفت و وزیر نامبرده که خدای او را گرامی دارد از من پرسید: از این دو عقیده کدام یک نزد تو درست‌تر است ای ابویعقوب؟ من باو پاسخ دادم: خداوند وزیر را گرامی دارد سخن درباره تاریخ هویژه زمان بسیار دور برآستی دشوار است و هر کس سزاوار آن بحث نیست زیرا هر کس بفراخور آنچه باو رسیده و یا آن را شنیده است سخن می‌گوید ولی آنانکه

در دانش های فلسفی کوشیده اند در این باره آشنا تر از دیگران هستند ، وزیر سپس چنین گفت : از آنچه که تو گفتی برسی آید که سخن ابوالعباس بن شمعون درست تر باشد زیرا او در علوم خاصه علوم اوائل تفقه و تدیر نموده پس او بنا بر آنچه تو گفتی آگاه تر است .

سپس خواجه من (= وزیر) چنین گفت :

از تومی خواهم که در این باره کتابی موجز تألیف کنی و در آن آغاز علم طب و اینکه چگونه بوده و چگونه شیوع پیدا کرده و تاریخ آن را تا امسال که ما در آن هستیم یعنی سال دویست و نود هجری بیان کنی و نیز روشن سازی که نخستین پزشکان و باز پسین آنان که این فن بدو منتهی می شود که بوده اند و کدام یک از فیلسوفان هم زمان با آن پزشکان می زیسته اند در این کار شتاب کن و آنرا باز پس میفکن که روح من سخت به آن آرزومند و مشتاق گشته است .

اسحق گفت :

از پیش خواجه وزیر بیرون آمدم و بتألیف آن کتاب چنانکه فرموده بود پرداختم .

اسحق گفت :

از آنجا که سخن در وجود صناعت پزشکی بسیار است اختلاف در آغاز وجود آن دشوار گردیده است گفتار درباره بوجود آمدن این فن بدو بخش ابتدائی تقسیم می شود زیرا آنان که معتقد به حدوث اجسامی هستند که معالجات علم پزشکی در آنها بکار می رود معتقد به حدوث این فن هستند زیرا اجسامی که طب در آنها بکار برده می شود محدث است و آنانکه قائل بقدم اجسام هستند صناعت طب را نیز قدیم می دانند زیرا اشیاء قدیم است و همیشه بوده است .

گروه اول نیز گفتارشان بدو بخش تقسیم می شود برخی از آنان معتقدند که طب همراه با ایجاد انسان موجود شده است زیرا از چیزهائی است که در صلاح انسان بکار می رود ، و برخی دیگر را عقیده بر آنست که طب پس از آفرینش انسان بوجود آمده است و اینان نیز به دو گروه تقسیم می شوند گروهی گویند که خداوند آن را



بمردم الهام کرده و گروهی دیگر قائلند باینکه مردم خود آن را استخراج کرده‌اند، و اینان دربارہ بحلی که از آنجا این فن پیدا شده اختلاف دارند برخی گویند مصریان آن را استخراج کرده‌اند و از داروی معروف به «راسن» گفتار خود را تأیید می‌کنند، و برخی گویند هرمس (Hermes) سایر صناعت‌ها را کشف کرده و فلسفه و طب هم از آن جمله بوده است و برخی گویند که اهل قولوس (Cos) صناعت طب را از داروهائی که قابلۀ ملکه برای درمان درد او ساخته بود بدست آوردند، و برخی دیگر گویند اهل موسیا (Mysia) و افروجیا (Phrygia) آن را بدست آوردند زیرا آنان نخستین کسانی بودند که به نوای موسیقی پی بردند و با آهنگهای آن دردهای درونی و روحی را درمان کردند و درمان دردهای درونی موجب درمان دردهای بیرونی می‌شود، و همچنین بعضی جاود گران فارس و بعضی هندیان و بعضی اسلاوها را مخترع صناعت طب دانسته‌اند.

برخی از آنانکه طب را از الهامات خداوند دانسته‌اند گفته‌اند که خداوند بوسیله رؤیا طب را الهام کرده است بدین طریق که گروهی در خواب دیده‌اند که داروهائی را بکار می‌برند سپس آن داروها را در بیداری بکار بردند و از بیماریهای دشوار بهبود یافتند و پس از آن دیگران نیز با آن داروها دردهای خود را درمان کردند، و برخی دیگر گفته‌اند که خداوند نامش گرامی باد بوسیله تجربه طب را بمردم الهام کرده و سپس بتدریج افزونی وقوت یافته است و اینان داستان آن زن مصری را دلیل براین مطلب آوردند که او را بحالت غم و اندوه و دل‌نگرانی دچار گردیده بود گذشته از این معده‌اش ناتوان و سینۀ‌اش پر از اخلاط ناسازگار شده و خون زنانگی براو بسته‌آمده بود اتفاق‌چنان افتاد که بجهت میل فراوانی که براسن داشت بارها در خوردنی خود آن را بکار برد سپس همه دردها از او برطرف گردید و سلامت خود را باز یافت و همه کسانی که دردی از دردهای او را داشتند راسن را در خوردنی خود بکار بردند و سپس بهبود یافتند پس از آن مردم بیاری تجربه داروهای دیگر را برای ناپود ساختن دردهای دیگر بکار بردند.

آنان که معتقدند که صناعت طب را خداوند آفریده است استدلال می‌کنند باینکه عقل انسانی را درک و دریافت این علم جلیل‌امکان نیست فقط خداوند است که همچنانکه چیزهای دیگر را خلق کرده صناعت طب را هم به تنهایی او آفریده است.

از آنجا که عقاید و آراء در این باره چنانکه دیده شد مختلف و متباین است جستن آغاز این علم براساسی دشوار است ولی من پس از جستجو و نظر در همه تاریخ‌ها تاریخی را بهتر و درست‌تر از تاریخی که یحیی‌النحوی آن را ساخته است ندیدم یحیی کسی است که مردم او را دوستدار رنج (Philoponos) می‌خواندند بجهت آنکه هرگاه بتألیف کتابی همت می‌گماشت در مباحث آن استقصای وافیه مبذول می‌داشت و رنج فراوان متحمل می‌شد تا اینکه آنچه را بیرون می‌آورد صحیح و درست باشد، من گفتار او را استنساخ و تصحیح کردم زیرا او عمل بر تقریب نموده و کتاب خود را از اسقلیبوس اول (Asclepius I) آغاز کرده است بعلمت آنکه گروهی اتفاق کرده‌اند براین که او نخستین کسی است که در مطالب طبی سخن گفته است و پایان تاریخ خود را جالینوس (Galen) قرار داده است.

یحیی‌النحوی فقط تاریخ پزشکان را نقل کرده است ولی من فیلسوفانی را هم که همزمان با یکی از پزشکان بوده‌اند در آن میان آورده‌ام تا اینکه تمام تر و کامل‌تر باشد.

این است سخن یحیی‌النحوی اسکندرانی :

نام پزشکان مهم از آغاز ظهور طب در جزیره قو (= قولوس Cos)

بنابراین آنچه از کتابهای مکتوب و احادیث مشهوری که ثقات علما آنرا نقل کرده‌اند بما رسیده است نخستین پزشکی که طب را بسوسیله تجربه بدست آورده اسقلیبوس اول است و از زمان او تا ظهور جالینوس که باز پسین پزشکان است هشت تن نام برده می‌شوند اسقلیبوس اول.

غوروس (Gûrûs) و مینس (Mînos) و برمانیدس (parmenides) و افلاطون

طبیب (Plato the physician) و اسقلیبیوس ثانی (Asclepios II) و بقراط (Hippocrates) و جالینوس (Galen).

از آغاز ظهور اسقلیبیوس تا وفات جالینوس پنج هزار و پانصد و دو سال است چهار هزار و هشتصد و نود هشت سال آن فترت میان زمان مرگ هر یک از این هشت پزشک تا زمان ظهور دیگری است بدین بیان :

از زمان وفات اسقلیبیوس اول تا ظهور غوروس هشتصد و پنجاه و شش سال و از وفات غوروس تا ظهور مینس پانصد و شصت سال و از وفات مینس تا ظهور برمانیدس هفتصد و پانزده سال و از وفات برمانیدس تا ظهور فلاطن هفتصد و سی پنج سال و از وفات فلاطن تا ظهور اسقلیبیوس ثانی هزار و چهارصد و بیست سال و از وفات اسقلیبیوس ثانی تا ظهور بقراط شصت سال و از وفات بقراط تا ظهور جالینوس ششصد و شصت و پنج سال بوده است<sup>۱</sup>، و ششصد و سیزده سال آن زمان زندگی هر یک از این هشت پزشک از آغاز ولادت تا هنگام وفات بدین بیان است:

اسقلیبیوس اول نود سال زندگی کرده دوران کودکی و زمانی که نیروی اهزدی براو گشوده نشده بود پنجاه سال و دورانی که عالم و معلم بود چهل سال. غوروس چهل و هفت سال زندگی کرده هفده سال کودک و دانشجو و سی سال دانشمند و آموزنده بود.

مینس هشتاد و چهار سال زندگی کرد شصت و چهار سال دوران کودکی و دانشجویی او و بیست سال دوران عالمی و معلمی او بود.

برمانیدس چهل سال زندگی کرد بیست و پنج سال کودک و دانشجویی و پانزده سال عالم و معلم بود.

فلاطن شصت سال زندگی کرد چهل سال کودک و معلم و بیست سال عالم و معلم بود.

اسقلیبیوس دوم صد و ده سال زیست دوران کودکی و معلمی او پانزده سال و

۱- جمع ارقام بالا ۵۰۱۱ میشود و ۱۲۲ سال زیادتر از ۴۸۸۹ است

دوران عالمی و تعلیم او نود سال بود و پنج سال را هم به عطمت گذرانید .  
 بقراط نود و پنج سال عمر کرد شانزده سال دوران کودکی و دانشجوئی او و  
 هفتاد و نه سال دوران دانشمندی و معلّمی او بود .  
 جالینوس هشتاد و هفت سال زیست هفده سال کودک و ستعلم و هفتاد سال  
 عالم و معلّم بود .

هریک از این پزشکان اصلی دانشجویانی را ترتیب کردند و آنان را جانشین  
 خود ساختند تا اینکه نامشان جاوید بماند این جانشینان از فرزندان و شاگردانی که  
 خویشاوند آنان بودند برگزیده می شدند نه از بیگانگان زیرا بنا بر آنچه اسقلیبوس  
 اول مرسوم ساخته بود میان آنان عهد و پیمان هائی مّمهد و استوار گردیده بود که  
 این صناعت را به بیگانگان نیاموزند . سپس شش تن از میان شاگردان و فرزندان  
 و خویشان اسر این صناعت را تعهد نمودند و در میان آنان یکی سلیمان بن داود را  
 دریافته بود و پیوسته این فن از این شاگردان بشاگردان دیگر تعلیم می شد و یکی  
 پس از دیگری بدنبال هر یک از پزشکان نام برده بظهور پیوستند اینان روش تجربه  
 و قیاس را درست ترین روش این فن دانستند و علم طب از این شاگردان به پرورش-  
 یافتگان و جانشینان که از خاندان آنان بودند منتقل گشت تا وقتی که فلاطن پیدا  
 شد و نظر به مقالات قوم افکند و چنین اظهار داشت که تجربه به تنهائی بد و خطرناک  
 است و قیاس به تنهائی نیز نادرست می باشد بلکه جمع میان تجربه و قیاس روش  
 درست و صحیح است او کتابهائی که در گذشته تألیف شده بود سوزانید و از میان  
 کتب قدیمه فقط آنهائی را که جامع تجربه و قیاس هردو بود بجا گذاشت . هنگامی  
 که فلاطن درگذشت از میان شاگردان و اهل بیت و فرزندان خود شش تن بجانشینی  
 برجا گذاشت او آنان را تقسیم کرد یکی را به حکم براسراض و دیگری را به تدبیر  
 ابدان و سوسی را به رگ زدن و داغ کردن و چهارمی را بدرمان زخمها و پنجمی را  
 بدرمان چشم و ششمی را به شکسته بندی و پیوند مفاصل گماشت .

علم پزشکی باین کیفیت در میان این شش شاگرد و فرزندان و خویشانی که

آنان جانشین خود ساختند سیر تدریجی خود را کرد تا این که اسکلیپوس دوم پیدا شد و در آراء کهن نظر افکند دید که فقط به آراء فلاطن می تواند معتقد باشد و وقتی که او چشم از جهان بر بست از میان افراد خاندان خود سه تن را بجانشینی خود برگماشت عبارت بودند از بقراط بن ایراقمیدس (Hippocrates the son of Heracleides) و ماغارینس (Megareus) و وارخس (Euergos) و دیری نگذشت که دو تن از آنان وفات یافتند و بقراط که یگانه زمان و دارای فضیلت کامل و عالم بهمه چیزها و ضرب المثل طبیب و فیلسوف بود باقی ماند. سیره و سرگذشت او طولانی است او بنحو شگفت آوری صناعت قیاس و تجربه را تقویت کرد که هیچ دشمنی یارای حل و هتک آن را نداشت او علم طب را به بیگانگان آموخت و آنان را مانند فرزندان خود گردانید از ترس اینکه مبادا صناعت طب در جهان نابود شود و این موضوع را در عهدنامه خود خطاب به پزشکان بیگانه ای که این صناعت را از او آموخته بودند یاد کرده است. هنگامی که بقراط درگذشت فرزندان و شاگردانی از خاندان اسکلیپوس و خاندانهای دیگر برجا گذاشت از فرزندان او ثاسلوس (Thessalos) و ذراقن (Dracon) و مالا - ماریسا (نام دختر بقراط است که در منابع یونانی مشخص نیست) و از نبیرگانش بقراط بن ثاسلوس و بقراط بن ذراقن و از شاگردان دور و نزدیک او جماعتی نام برده می شوند.

دانش پزشکی از این طبیبان بتدریج بشاگردان منتقل گشت تا اینکه جالینوس پیدا شد در فاصله میان بقراط و جالینوس نیز جماعتی از پزشکان بظهور پیوستند در میان آنان کسی پیدا شد که عقیده اش با دیگران مختلف بود و کتابهایی در حیلله های طبی تألیف کرد و خواست عقیده مردم را فاسد سازد و از اعتقاد بقیاس و تجربه بازشان دارد و پیوسته برخی از پزشکان این عقیده را می پذیرفتند و برخی دیگر از پذیرفتن آن خود داری می کردند تا اینکه جالینوس پیدا شد و آن عقیدت را انکار و نابود کرد و کتابهایی را که در این باره یافت سوزانید و این روش را کلی باطل ساخت در زمان او گروهی از پزشکان که تعداد آنان به دوازده می رسید با هم هم پیمان شدند که برای

ترکیب داروهائی که برای مردم سودمند است و بیماریهای دشوار را بهبود می بخشد بایکدیگر همکاری کنند از میان آنان فیلس مقدونی (Philon the Macedonian) است که به قادر ملقب بود زیرا او به نحوه درمانهای دشوار و بیماریهای سخت و بهبود ساختن آنها بسیار باجرات بود و حدس او در هیچ درمانی خطا نمی کرد و دیگر دیاسکوریدس العین زربی (Dioscurides al - Ayn Zarbi) است که صاحب نفس زکیه بود و منافع بسیاری را برای مردم جلب کرد او خود را در رنج افکند و در بلاد مختلف بگردش پرداخت تا آنکه علم شناختن داروهای مفرده را از بیابانها و جزیرهها و دریاها بدست آورد و آنها را پیش از تحقیق از خواص آنها مورد تجربه قرار داد. وقتی از راه تجربه بخاصیت آنها پی برد بدنبال تحقیق رفت و آن را درست مطابق با تجربه خود یافت همه این امور برای این بود که بنوع بشر سود و بهره برساند و دیگر زنی بود که جالینوس داروهای فراوان و درمانهای بسیار خاصه در امور زنانه را از او فرا گرفت و دیگر جماعتی از پزشکان که اصحاب داروهای ترکیبی بشمار می آمدند و جالینوس هرچه را که درباره داروهای ترکیبی نوشته است از آنان و از پزشکان زیر که که پیش از آنان بوده اند فرا گرفته است.

ابولونیوس (Apollonios) و زینون کبیر (Zenon the Elder) و زینون صغیر (Zenon the Younger) و اغلو قن (Glaucan) و سقراط (Socrates) و فلاطن (Plato) و ديمقراط (Democrates) و ارسطوطالپس (Aristotle) و گروهی نامبردار و ارمینس (Herminos) معلم جالینوس و اغلو قن دوستدار جالینوس و فرفور یوس (Porphyry) صاحب تالیفات فراوان که گذشته از فلسفه در طب نیز مبرز و متبحر بوده و بهمین مناسبت برخی از مردم او را فیلسوف و برخی دیگر طبیبش می خواندند و اسکندر - پادشاه و اسکندر افرو دیسی (Alexander of Aphrodisias) و بقیه آن جماعت تا آنجا که سخن یحیی النحوی بپایان می رسد.

اسحق بن حنین گفت :

از زمان مرگ جالینوس تا سال دویست و نود هجری که در آن سال گفتگو

سیان ابن فراس و ابن شمعون واقع شد هشتصد و پانزده سال است .  
پزشکان قابل ذکر از زمان جالینوس تا این سال عبارتند از:

اصطفی الاسکندرانی (Stephanos al - Iskandarâni)

جاسیوس الاسکندرانی (Gessios « « «)

انقیلاوس الاسکندرانی (Aquilas « « «)

سارینوس الاسکندرانی (Marinos « « «)

این چهار تن اسکندرانی کتابهای جالینوس را گرد آوردند و به تفسیر و تلخیص آنها پرداختند و در برخی باختصار و در برخی بتفصیل بحث کردند ، و دیگر طیماوس طرسوسی (Timaïos at-Tarsûsi) و سمرنی (Smrny) که به هلال (= نوماه) ملقب بود زیرا او پیوسته در خانه می نشست و در علوم و تألیفات خود فرو می رفت و مردم او را بسیار دیر دیر می دیدند و از فرط پنهان بودن به «هلال» ملقب گردیده بود ، و مغنس اسکندرانی (Magnus al-Iskandarâni) و اریباسیوس (Oreibasios) که مؤلف دو کتاب بود و فولس (Paul) مؤلف کتاب ثریا و دیاسقوریدس (Dioscurides) چشم پزشک و اریباسیوس قوابلی (منسوب بقوابل جمع قابله) زیرا بسیاری از مردم در امور زنان با او مشاورت می کردند و یحیی النحوی و جماعتی که ذکر نام آنان موجب درازی سخن می گردد .

این است مجموع سالها از آغاز طب تا سال دویست و نود از هجرت که بالغ بر شش هزار و سیصد و هفده سال می شود .

اسحق بن حنین گفت :

هنگامی که از این تاریخ فراغت یافتم عبدالله بن شمعون از من خواست تا روشن سازم که سیدنا (= خواجه ما) ابراهیم و سیدنا موسی و سیدنا مسیح بر آنان درود باد در چه محلی از این تاریخ بوده اند و تاریخ آنان چگونه از این تاریخ برمی آید .  
سیدنا ابراهیم و سیدنا موسی درود بر آن دو باد میان افلاطن طبیب و اسقلبیوس اول بوده اند ، و مسیح بر او درود باد میان بقراط و جالینوس بوده است . از سیدنا ابراهیم